

دوفصلنامه پژوهش‌های قرآنی در ادبیات، دانشگاه لرستان
سال سوم، شماره دوم، پیاپی ششم، پائیز و زمستان ۱۳۹۵
صفحات ۱۲۰-۱۴۲

پیوند آشنایی‌زدایی و ایراد کلام برخلاف اقتضای ظاهر (بررسی موردی التفات و قلب در ده جزء میانی)

سید محمد میرحسینی^۱

نرگس انصاری^۲

زهراسلیمی^۳

چکیده

آشنایی‌زدایی که همان ناآشنا ساختن و بیگانه نمودن آنچه آشناست، از ارکان مکتب فرمالیسم روس است. این اصطلاح یکی از ارکان زیبایی‌شناسی و برجستگی هر اثر ادبی است. ارتباط آشنایی‌زدایی با مبحث (ایراد کلام برخلاف اقتضای ظاهر) برای بیان بهره‌مندی قرآن کریم از امکانات زبانی و روش‌های زیبایی‌آفرینی هدفی است که این پژوهش می‌کوشد با روش توصیفی-تحلیلی و از طریق ذکر نمونه‌هایی از ده جزء میانی قرآن کریم به آن دست یابد. اهمیت بررسی این موضوع در قرآن کریم آن است که برجستگی و زیبایی این کتاب آسمانی را که مورد تأیید همگان است، بیش‌ازپیش روشن‌تر می‌سازد. آشنایی‌زدایی برخاسته از هنجارگریزی به کثرت در قرآن کریم قابل‌مشاهده است. بیش‌ترین هنجارگریزی موجود به مبحث ایراد کلام برخلاف اقتضای ظاهر مربوط است، به‌ویژه التفات و قلب، هنجارگریزی نحوی. این موضوع در قرآن کریم با هدف دلالت بیش‌تر بر مقصود الهی و لذت بردن مخاطب انجام‌گرفته است.

واژه‌های کلیدی: قرآن کریم، خلاف اقتضای ظاهر، آشنایی‌زدایی، هنجارگریزی نحوی.

sm.mirhossyni@gmail.com

nansari@ikiu.ac.ir

zahrasalimi1998@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۱/۲۰

^۱- عضو هیئت‌علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

^۲- عضو هیئت‌علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

^۳- دانشجوی دکتری دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۱۶

۱- مقدمه

قرآن کریم اثری ادبی است که اعجاز بیانی و زبانی آن بر تمام آثار ادبی برتری یافته است. با توجه به این که اعجاز ادبی قرآن کریم بیش تر در صرف و نحو و بلاغت مطرح است، این پژوهش مبتنی بر پیوند مبحث جدید آشنایی‌زدایی هنجارگریزی با موضوع ایراد کلام برخلاف مقتضای ظاهر، می‌کوشد تا بهره‌مندی این کتاب آسمانی از امکانات زیباشناسانه علم جدید را که جنبه دیگری از اعجاز آن را به تصویر می‌کشد به مخاطبان ارائه دهد.

در کتب معانی و بیان مکرراً به مواردی برمی‌خوریم که درصدد توضیح مسائل زبانی قرآن مجید برآمده‌اند و برای مواردی که از هنجار زبان عدول شده است، دلایل متعدد بلاغی ارائه کرده‌اند. اصولاً دلیل پیدایش و نضج علوم می‌چون معانی و بیان در میان مسلمین عمدتاً همین بوده است که ثابت کنند این‌گونه خروج از قوانین دستوری نه تنها غلط نیست، بلکه عین فصاحت و بلاغت است. در کتب معانی اصطلاحی است با عنوان (اخراج یا ایراد کلام برخلاف مقتضای ظاهر) آن را معمولاً در این معنا به کار می‌برند که سخن برخلاف مقتضای ظاهر حال مخاطب باشد، مثلاً اگر مخاطب خالی‌الذهن باشد نه منکر، سخن احتیاجی به تأکید ندارد در این صورت اگر آن را با ادات تأکید همراه کنیم، سخن برخلاف مقتضای ظاهر گفته‌ایم. با توسع در این معنا می‌توان این اصطلاح را معادل انحراف از نرم قرار داد. کاربرد این اصطلاح کم‌وبیش به همان معنای انحراف از معیار از برخی از کتب معانی قابل استنباط است. اخراج کلام برخلاف مقتضای ظاهر در متون ادبی ناظر به مقاصد بلاغی است تا کلام مؤثرتر گردد و لذا عدول از مقتضای ظاهر گاه عین بلاغت است. (شمیسا، ۱۳۷۲: ۳۳)

پژوهش حاضر به دنبال ارائه داده‌های کمی و کیفی برای بیان بخشی از اعجاز قرآن کریم در سایه علم سبک‌شناسی است. با توجه به این که آشنایی‌زدایی یکی از مهم‌ترین مباحث این علم است این پژوهش بر آن است که ایراد کلام برخلاف مقتضای ظاهر را بخشی از آن قرار دهد.

۱-۱- روش تحقیق

با توجه به چپستی موضوع، روش مورداستفاده از لحاظ جمع‌آوری اطلاعات، روش کتابخانه‌ای و از لحاظ تجزیه و تحلیل اطلاعات جمع‌آوری‌شده، توصیفی و تحلیلی است. ابتدا با مطالعه و بررسی منابع مختلف در خصوص بلاغت قرآن کریم در زمینه آوردن کلام برخلاف اقتضای ظاهر و آشنایی‌زدایی به تبیین تئوری و نظری تحقیق پرداخته خواهد شد. سپس با تقسیم‌بندی و جداسازی بخش‌ها و زیرمجموعه‌های مرتبط با بحث کلی آوردن کلام برخلاف اقتضای ظاهر (التفات و قلب) نمونه‌هایی از قرآن کریم در ارتباط با آن موارد ذکر خواهد شد که این نمونه‌ها با موضوع هنجارگریزی نحوی مرتبط خواهد شد. با توجه به این مطلب که ایراد کلام برخلاف اقتضای ظاهر در کتب بلاغی معتبر و قدیمی همچون مختصر المعانی، تحت عناوین (التفات، قلب و اسلوب حکیم) مطرح می‌گردد و با توجه به تقسیم‌بندی اساسی آشنایی‌زدایی که بر دو نوع استبدالی، (جایگزینی) ترکیبی (ساختاری) است. (ر.ک. ویس، ۱۴۲۶ه.ق: ۱۱۱) این پژوهش با توجه به این نکته که می‌توان (التفات و قلب) را معادل آشنایی‌زدایی ترکیبی قرار داد به بررسی این دو نوع در ده جزء میانی می‌پردازد.

۱-۲- سؤالات تحقیق

- ۱- چگونه می‌توان ارتباط میان آشنایی‌زدایی و ایراد کلام برخلاف اقتضای ظاهر را تبیین نمود؟
- ۲- در میان انواع هنجارگریزی کدام نوع را می‌توان متناسب با اقسام نام‌برده در مبحث ایراد کلام برخلاف اقتضای ظاهر قرار داد؟

۱-۳- پیشینه تحقیق

از آنجاکه مبحث آشنایی‌زدایی از اصطلاحات نقد ادبی جدید است، پژوهش‌هایی که به این جنبه از قرآن کریم پرداخته باشد، اندک است. از میان مقالات فارسی موجود در این زمینه می‌توان به مقاله «آشنایی‌زدایی در جزء سی‌ام قرآن کریم» (قاسم مختاری و مطهره فرجی، فصلنامه علمی- پژوهشی، اراک، شماره ۲، ۱۳۹۲) و از میان مقالات عربی به «الإعجاز البیانی للقرآن الکریم من خلال أسلوبیة الإنزیاح» (أفرین زارع و نادیا

دادپور، دراسات فی اللغة العربیة و آدابها، ۱۳۹۰) و پایان‌نامه‌ای با عنوان «ظاهرة الانزیاح فی سورة النمل» (هدیه جیلی، کلیه الآداب واللغات لجامعه منشوری فی فلسطینیة، ۲۰۰۶) اشاره کرد.

۲- چارچوب مفهومی بحث

ده جزء میانی قرآن کریم مشتمل بر سوره‌های انفال، توبه، یونس، هود، یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل، اسراء، کهف، مریم، طه، انبیاء، حج، مؤمنون، نور، فرقان، شعراء، نمل، قصص و عنکبوت است که از آیه ۴۰ سوره انفال شروع و در آیه ۴۵ عنکبوت پایان می‌پذیرد. تعداد آیات این بخش در مجموع ۲۲۴۹ آیه است. در میان این سوره‌ها، فقط ۵ سوره (انفال، توبه، رعد، حج و نور) مدنی است و سایر سوره‌ها مکی است.

۲-۱- آشنایی زدایی

تعریف ما از هنر همیشه زیبایی و لطافت آن است اما هنر فقط برای زیباسازی نیست بلکه هنر می‌تواند در کنار زیبایی‌های خود آنچه را که برای ما عادی شده است با غریب و ناآشنا ساختن، زیبا و جدید جلوه دهد و زیبایی‌های بسیاری از آن را برای ما تبیین کند. گویی که این موضوع نه تنها برایمان عادی نبوده بلکه جدید و زیبا است. هدف هنر احساس مستقیم و بی‌واسطه اشیا است، بدان گونه که به ادراک حسی درمی‌آیند نه آن‌گونه که شناخته‌شده و مألوف‌اند. فن هنری عبارت است از آشنایی زدایی از موضوعات، دشوار کردن قالب‌ها، افزایش دشواری و مدت زمان ادراک حسی؛ زیرا فرآیند ادراک حسی، فی‌نفسه یک غایت زیباشناسانه است و باید طولانی شود. هنر، شیوه‌ای است برای آن که هنری بودن یک موضوع به تجربه درآید؛ خود موضوع اهمیتی ندارد. (سلدن، ۱۳۷۲: ۲۲ - ۲۱) «برجسته شدن» عناصر زبانی، موسیقایی و معنایی در شعر نقش به‌سزایی دارد. «مو کاروفسکی» از نظریه‌پردازان فرمالیست و از پیروان مکتب پراگ چنین می‌نویسد: «در زبان شاعرانه، برجسته‌سازی، به حدّ اعلای خود می‌رسد، به‌طوری که عمل ارتباط را در پس‌زمینه قرار می‌دهد. وی تأکید می‌کند که زبان شاعرانه و نفس عمل گفتار را برجسته‌سازی می‌کند.» منظور وی، شکل‌گیری نظامی ساختاری است که اثر ادبی را پدید می‌آورد و در رویارویی عینی با اثر آشکار می‌شود، پیداست که همواره این‌گونه نیست که در شعر برجسته‌سازی به بالاترین حدّ خود برسد.

صورت‌گرایان دو فرآیند خودکاری^۱ و برجسته‌سازی^۲ را از یکدیگر متمایز کرده‌اند. هاورانک معتقد بود که خودکاری زبان در اصل یعنی به‌کارگیری عناصر زبان با هدف بیان موضوع و محتوا، بدون آن‌که شیوه بیان در آن جلب توجه کند؛ ولی فرآیند برجسته‌سازی زبان یعنی به‌کارگیری عناصر زبانی، به‌طوری‌که شیوه بیان موردتوجه قرار گیرد و غیرمعمول و غیرمتعارف باشد؛ بنابراین می‌توان گفت که فرآیند برجسته‌سازی عامل شکل‌گیری زبان ادبی و شاعرانه است. لیچ فرآیند برجسته‌سازی را به دو نوع ۱- هنجار‌گریزی. ۲- قاعده‌افزایی تقسیم می‌کند. (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۸۲)

هدف بیان زیبایی‌شناسیک در این حالت نه روشن کردن فوری و مستقیم معانی، بلکه آفرینش حس تازه، ویژه و نیرومندی است که خود آفریننده معانی تازه‌ای می‌شود. درواقع با ورود واژه، موضوع شعری به قلمرو (ادراک حسی تازه) آشنایی‌زدایی آغاز می‌شود. (احمدی، ۱۳۷۵: ۴۸)

با توجه به این مطلب که می‌توان رابطه میان آشنایی‌زدایی و هنجار‌گریزی را عموم و خصوص مطلق دانست یعنی اینکه هر نوع هنجار‌گریزی می‌تواند آشنایی‌زدایی باشد بنابراین در این پژوهش آشنایی‌زدایی و هنجار‌گریزی در راستای یکدیگر مورد بررسی هستند.

اصطلاح هنجار‌گریزی، نخستین بار از سوی فرمالیست‌های چک مطرح شد. در تعریف فرمالیستی، هنجار‌گریزی، خود تعریفی از سبک به‌شمار می‌رود. بدین‌صورت که اگر بسامد هنجار‌گریزی در شعرها یا نوشته‌های شاعر یا نویسنده‌ای بالاتر از منحنی هنجار باشد، سبک آن شاعر یا نویسنده شناخته می‌شود. (انوشه، ۱۳۷۶: ۹۳۰)

۲-۲- اقتضای ظاهر

گوینده باید کلام خود را مطابق با اقتضای حال مخاطب بیان نماید اما گاهی متکلم بلیغ برای بیان بهتر مفاهیم خود و القای بهتر آن کلام خود را برخلاف اقتضای حال و ظاهر مخاطب بیان می‌کند تا توجه و عنایت بیش‌تری از سوی مخاطب جذب نماید. خلاف مقتضای ظاهر را حال اقتضا کرده، زیرا حال امری است که اقتضا می‌کند تا متکلم کیفیت مخصوصی را در کلام خود رعایت کند. (امین شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۳۸)

^۱ automatisaition
^۲ -foregrounding

باید خاطر نشان نمود که در این پژوهش موارد خلاف ظاهر آوردن کلام برحسب التفات و انواع آن (ضمایر، عدد و صیغهای) و صنعت قلب است که متناسب با آشنایی‌زدایی نحوی ذکر می‌گردد.

۲-۲-۱- التفات

کلمه التفات و مشتقات آن در قرآن کریم دیده شده است از جمله آن آیه ۶۵ سوره حجر که خداوند فرموده‌اند: ﴿فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ﴾ این واژه در لغت به معنای روی گردانیدن به کار می‌رود: (لغت) لَفَتَ وَجْهَهُ عَنِ الْقَوْمِ: صَرَفَهُ وَ التَّفَتَ التَّفَاتًا وَ التَّلَفَّتْ أَكْثَرُ مِنْهُ وَ التَّفَتَ إِلَيْهِ: صَرَفَ وَجْهَهُ إِلَيْهِ: یعنی روی برگردانیدن به سوی کسی یا چیزی. التَّفَتَ الرَّجُلُ: أَمَالَ وَجْهَهُ وَنَظَرَ يَمِينَهُ وَيسرَةً، یعنی روی برگردان و نگاه به سمت راست و چپ انداخت. (ابن منظور، ۱۴۰۸ه.ق، ج ۵: ۳۷۹)

اگر مقتضی ظاهر در کلام آوردن یکی از ضمایر (تکلم، خطاب، غیاب) باشد ولی از آن‌ها به دیگری عدول شود همان التفات است. به بیانی دیگر التفات، انتقال کلام از اسلوبی از (تکلم، غیاب، خطاب) به اسلوب دیگری که مخاطب انتظار آن را ندارد با هدف نشاط و هوشیارسازی وی انجام می‌گیرد. اگر این قید آخر نباشد مواردی در التفات وارد می‌شود که واقعاً التفات نیست همچون أنا زیدٌ وأنت عمروٌ ونحن رجال. (تفتازانی، ۱۴۰۷ه.ق: ۱۳۱) به عبارت دیگر التفات خلاف هنجار عادی و غیرمنتظره و برجسته است و غرض از آن ایجاد غرابت و آشنایی‌زدایی و از میان بردن حالت یکنواختی است. التفات توجه برانگیز است و خواننده و شنونده را تکان می‌دهد و هشیار می‌سازد و موجب توجه بیشتر او به کلام می‌گردد. (وحیدیان، ۱۳۸۸: ۹۹)

۲-۲-۲- جابه‌جایی ضمیر و اسم ظاهر

در میان کلام بلاغی‌ها در مورد آنچه (برخلاف اقتضای ظاهر) می‌نامیم تبادل بین اسم ظاهر و ضمیر است و با تأمل در شواهد و مثال‌هایی که بلاغی‌ها در این عنوان بیان کردند مشخص می‌گردد که جابه‌جایی اسم ظاهر و ضمیر نزدشان به سه صورت زیر خلاصه می‌گردد:

الف) وضع ضمیر به‌جای اسم ظاهر: این موارد را در فرمودهٔ خداوند تعالی (قل هو الله احد) مشاهده می‌کنیم در این مثال چیزی وجود ندارد که ضمیر شأن موجود در آیه به آن برگردد، یعنی مرجع ضمیر در جمله وجود ندارد، بنابراین این ضمیر آورده شده در مثال بالا از موارد خروج از مقتضای ظاهر است. ب) ظاهر آوردن آنچه پیش‌تر ظاهر شده: در عبارت و ﴿بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ (اسراء/۱۰۵) اقتضای ظاهر ایجاب می‌کرد (به نزل) باشد. ج) ظاهر کردن ضمیر: همچون فرمودهٔ خداوند در آیه: (بلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ) (ق/۲) در ابتدا و صدر این دو آیه ابتدا بیان با ضمیر بوده است (نکثوا، عجبوا) و مقتضای ظاهر این بوده است که تکرار گردد و در اولی (فقاتلوهم) و در دومی (و قالوا) باشد. باید یادآور شد که قسم سوم را می‌توان (التفات) نیز دانست چراکه اختلاف التفاتی بین دو عنصر هم‌شکل در تناسب بیانی است و این حالت در دو صورت اول و دوم وجود ندارد. (طبل، ۱۴۳۱:ق: ۱۳۰)

۲-۲-۳- جایگزینی فعل ماضی و مضارع

فایدهٔ کاربرد فعل ماضی به‌جای مضارع این است که خبر دادن با فعل ماضی از مستقبل برای تأکید کردن در تحقق فعل و ایجاد آن است چراکه فعل ماضی زمانی به‌جای مستقبل واقع می‌شود که آن فعل امر بزرگی باشد و وجود آن بزرگ شمرده شود. (ابن اثیر، بی‌تا: ج ۲: ۱۴۹) این خروج از مقتضای ظاهر نیز مبتنی بر غرض بلاغی خاصی یعنی (حتمی و قطعی بودن وقوع فعل) است. البته در مواردی قرب وقوع فعل مانند «قد قامت الصلوه» یا اغراضی دیگر به‌ندرت دیده می‌شود.

۲-۲-۳-۱- نهادن مستقبل به جای ماضی

گاه نیز فعل مضارع به جای فعل ماضی به کار می‌رود. مهم‌ترین اغراض بلاغی چنین کاربردی را می‌توان بدین شرح دانست: الف) حکایت حال گذشته برای استحضار صورت غریب در ذهن شنونده مانند ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾ (صافات/۱۰۲) است که فعل «أَرَى» به جای «رَأَيْتُ» به کار رفته است. ب) افاده استمرار در گذشته همانند ﴿لَوْ يَطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ﴾ (حجرات/۷) یعنی: ﴿لَوْ اسْتَمَرَّ عَلَيَّ اطَاعَتُكُمْ لَهَلَكْتُمْ﴾. ج) افاده استمرار در گذشته، حال و آینده، همانند: ﴿وَ اللَّهُ يَحْيِي وَ يَمِيتُ﴾ (آل عمران/۵۶) (ر. ک الحسين، ۱۴۱۵ه.ق: ۳۰۸)

۲-۲-۳-۲- اصل جایگزینی (فعل ماضی و مضارع)

در این بخش اصطلاح «جایگزینی» متناسب دیده شد، چراکه فرآیند جایگزینی که در سطوح مختلف اسم، فعل، حرف و در ساختارهای گوناگون واژگانی، صرفی، نحوی، آوایی و بلاغی مطرح است به‌عنوان یکی از اصول ثابت و شیوه‌های بیانی شناخته شده در یک متن ادبی به ایفای نقش می‌پردازد. این مسئله خود تحت مجموعه برجسته‌سازی وارد می‌شود که در مقابل فرآیند خودکاری (کاربرد معمول زبان) قرار دارد. در برجسته‌سازی به کارگیری زبان به گونه‌ای است که شیوه بیان جلب توجه می‌کند. (شادمان، ۱۳۹۰: ۱۳۱)

۲-۲-۴- قلب

قلب عبارت است از جایگزینی یکی از اجزاء کلام بر دیگری و بر دو گونه است، یکی آن- که هدف از قلب معنای کلام است، نه لفظ که اگر قائل به قلب باشیم معنی صحیح است و الا غلط. دوم آنکه داعی بر قلب لفظ است نه معنا که اگر قائل به قلب نشویم، لفظ بر حسب قانون نحوی غلط است. قسم دوم از قلب کلمه آن است که آنچه بر قلب می- خواند و وادار بر قلب می‌کند، معنای کلام است و لفظ تابع اوست؛ مانند عرضتُ الناقهَ علی الحوض؛ زیرا در اصل عرضتُ الحوضَ علی الناقه است و حوض را بر ناقه عرضه می- دارند تا آب بیاشامد یا نیاشامد و حوض را باید پیش او ببرند نه اینکه ناقه صاحب شعور است بر حوض عرضه داشته شود. چون این معنا معلوم است، قائل به قلب می‌شویم و الا از حیث لفظ اشکالی در کلام است و مانند «أَدْخَلْتُ الْقَلْسَنُوهَ فِي رَأْسِي» و اصل آن «أَدْخَلْتُ رَأْسِي فِي الْقَلْسَنُوه» است. زیرا سر را در کلاه داخل می‌کنند، نه کلاه را در سر

و الا باید سر را سوراخ کرد و کلاه را در او داخل کرد. (تفتازانی، ۱۴۰۷: ۱۳۸) اگر گویند هرگاه در سه مثال معنی برعکس لفظ است چرا در لفظ قلب آورده‌اند؟ گوئیم در خارج به قلب رفتار شده است در لفظ هم قلب آمده است؛ زیرا در خارج ناقه را نزد حوض می‌برند تا آب بخورد نه آنکه جوی آب را نزد آن‌ها ببرند چون معنا در خارج به قلب است در لفظ هم قلب آمده است، همین‌طور قاعده آن است که سر را جانب کلاه ببرند و انگشت را به جانب انگشتی ولی در خارج کلاه را به جانب سر می‌آورند و انگشتی را به طرف انگشت می‌آورند. عبارت نیز به قلب استعمال شده است. (هاشمی خراسانی، ۱۳۷۱: ۱۸۰-۱۷۹)

۲-۲-۴-۱- هنجارگریزی قلب

گاهی سیاق عبارات و طرز جمله‌بندی و به عبارت دیگر، نحوه بیان مطلب برخلاف متعارف معمول جمله‌بندی است و همین به نوشته تا حدی وجهه سبکی می‌دهد و سبب جلب توجه خواننده می‌شود. باید توجه داشت که «هنجارگریزی نحوی» در واقع همان جابه‌جا کردن عناصر سازنده جمله و گریز زدن از قواعد زبان هنجار است به طوری که زبان شعر از زبان هنجار متمایز می‌شود. (مدرسی و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۳۱)

هنجارگریزی موجود در صنعت قلب را با توجه به تعریف خود آن می‌توان هنجار-گریزی نحوی یا دستوری دانست چراکه اگر این صنعت جزئی از آشنایی‌زدایی دانسته شود غلط‌های دستوری موجود در آن نه تنها زشت نمی‌نماید بلکه گونه کاربرد ادبی زیبا-شناسانه است.

۳- چارچوب تطبیقی بحث

۳-۱- آشنایی‌زدایی، هنجارگریزی در ده جزء میانی

قرآن کریم شیوه جدیدی را در استعمال زبان به کار گرفته است که به نو کردن و ایجاد تغییر در صورت مألوف زبان می‌انجامد. رسالت این کتاب آسمانی که سرشار از مفاهیم توحیدی است، اقتضا می‌کند که در بیان مفاهیم دینی و توحیدی خود، از مرز تقلید و سنت‌های زبانی ادب جاهلی عبور کند. (مختاری و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۰۰) در این نوشتار تلاش می‌کنیم با ارائه نمونه‌هایی از آیات کریمه ده جزء میانی قرآن کریم ضمن بیان

اغراض بلاغی موجود در آن‌ها پیوندی میان این موضوع با مبحث آشنایی‌زدایی و هنجارگریزی ایجاد کنیم. در میان انواع هنجارگریزی و آنچه آشنا و معمول است، این پژوهش بر مبنای عدول در نظام بلاغی و نحوی با صنایع ادبی ذکر شده مطابقت داده خواهد شد.

عدول از اسلوب بلاغی بر دو نوع است:

عدول لفظی و عدول معنایی؛ یعنی یا از ظاهر لفظ و ترکیب در ساختار عدول می‌شود یا از معنای ظاهری و در علم معانی که روش خود را در مباحثش، از علم نحو گرفته است بیشتر به عدول دلالتی و معنایی توجه می‌شود. (الکعیلی، ۲۰۰۸: ۵۶) عدول ساختاری نیز بر دو نوع است. ۱- عدول نظامی- اسلوبی: در سایه نظام و ساختار عربی، زبان قرآن کریم که در آن برخی از کلام بر برخی دیگر در سطح بیانی و بلاغی حمل می‌شود. ۲- عدول نحوی: آنچه برخلاف و خارج از قواعد نحوی‌ای که برای تعلیم بنا شده است، ذکر می‌گردد؛ مانند تقدیم و تأخیر و حذف و ... (همان: ۶۳ - با تصرف)

صنعت التفات دربرگیرنده التفات عددی (عدول بین مفرد، مثنی، جمع) و التفات صیغه‌ای (ماضی، مضارع، اسم ظاهر، ضمیر) و التفات در ضمائر (تکلم، خطاب، غیاب و هر آنچه در حکم غیاب است) (ر.ک. طبل: ۱۴۱۳) که بر مبنای هنجارگریزی نحوی قابل بررسی است. یکی از پرکاربردترین هنجارگریزی‌ها، هنجارگریزی نحوی، تقدیم و تأخیر است. به نظر می‌رسد دلایل جابه‌جا شدن عناصر و اجزای کلام، برجسته کردن بخشی از کلام برای جلب توجه خواننده و تأکید بر آن است. نویسنده هر جا لازم ببیند که بر معنی عبارتی تأکید کند، محل حضور آن عبارت را تغییر می‌دهد.

۳-۲- هنجارگریزی در التفات ضمائر

(تکلم- غیاب) (خطاب- غیاب) (غیاب به خطاب) (غیاب- تکلم) (خطاب- تکلم) (تکلم- خطاب): التفات با خروج از عادت زبانی و معنایی و درهم شکستن ساختارهای معمول کلام به وجود می‌آید و با هر خروجی که از هنجار صورت می‌گیرد اغراض و فوایدی به دنبال دارد.

آیه	صورت وارد شده در قرآن	معیار اصلی
۱: ابراهیم	الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ	باذننا

	الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ.
--	---

با توجه به جدول فوق مشاهده می‌گردد غایب ذکر کردن بِإِذْنِ رَبِّهِمْ به جای این که بفرماید: انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور باذننا ... برای این است که خواسته با همین تغییر سیاق بیان دارد که خدای تعالی، پروردگار همگان است. از آنجاکه مشرکان این موضوع را قبول نداشتند و رب دیگری برای خود قائل بودند عبارت ربهم را آورد تا توحید ربوبیت خداوند متعال را اثبات کند. (المیزان، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۱۲: ۱۰)

در عبارت ﴿براءة من الله ورسوله من المشركين فسيحوا في الأرض...﴾ (توبه/۱ و ۲) از آنچه معمول زبان بوده عدول شده است چرا که عبارت (فسيحوا) باید به صورت غایب (ساحوا) ذکر می‌شد ولی به صورت خطاب آمده است. این عدول دلالت بر این دارد که خصم را مورد خطاب قرار دادن و با صراحت و جزم او را تهدید کردن، نکته‌ای را می‌رساند که پشت سرش گفتن این نکته را نمی‌رساند و آن عبارت است از نشان دادن قدرت و تسلط بر خصم و ذلت و خواری او در برابر خشم و غضب خداوند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۱۹۸) نمونه‌ای دیگر از این نوع آیه ۳۵ از سوره انفال را می‌توان مثال زد:

← وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا...

← وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا...

در این آیه خداوند در نتیجه عمل گروه یاد شده، به صورت مخاطب قرار دادن آن‌ها و به صورت کنایه و طعن، شدت و سختی عذاب را بازگو می‌کند و می‌توان دلیل این تحکم را در این دانست که کلمه (ذوق) برای خوردنی‌های لذیذ به کار می‌رود؛ بنابراین تغییر جهت مشاهده شده در عبارت بالا، دلالت بر این دارد که هنجارگریزی موجود در آن موجب ابهام هنری شده است و دقت نظر و تلاش بسیاری را در مخاطب برمی‌انگیزد که این امر به خوبی تأثیرگذاری این آیه شریفه را می‌رساند. نمونه دیگر از التفات که زیبایی معنایی افزون بر معنای ظاهری آیه را دربرمی‌گیرد التفات از غیاب به تکلم است که می‌توان به آیه زیر اشاره داشت:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (اسراء/۱) در این آیه شریفه التفات و نکته‌ای به کار رفته و آن التفات از غیبت به تکلم با غیر است، آنجا که فرموده: ﴿بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا﴾ زیرا در آغاز کلام خدای را غایب گرفته و در اینجا به صورت متکلم آورد و گفت: مبارک کردیم پیرامون آن را و دوباره خدای را غایب گرفته فرمود: او شنوا و بینا است و وجه آن این است که خواست بدین معنا اشاره کند که این اسراء شبانه و آثار مترتب بر آن یعنی نشان دادن آیات امری بوده که از ساحت عظمت و کبریایی و موطن عزت و جبروت حق تعالی صادر شده و در آن سلطنت عظمای او به کار رفته و خداوند با آیات کبرای خود برای او تجلی کرده است و اگر این التفات به کار نمی‌رفت و گفته می‌شد: لیریه من آیاته: تا از آیات خود به او نشان دهد و یا تعبیر دیگری نظیر آن می‌کرد این نکته حاصل نمی‌شد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۷)

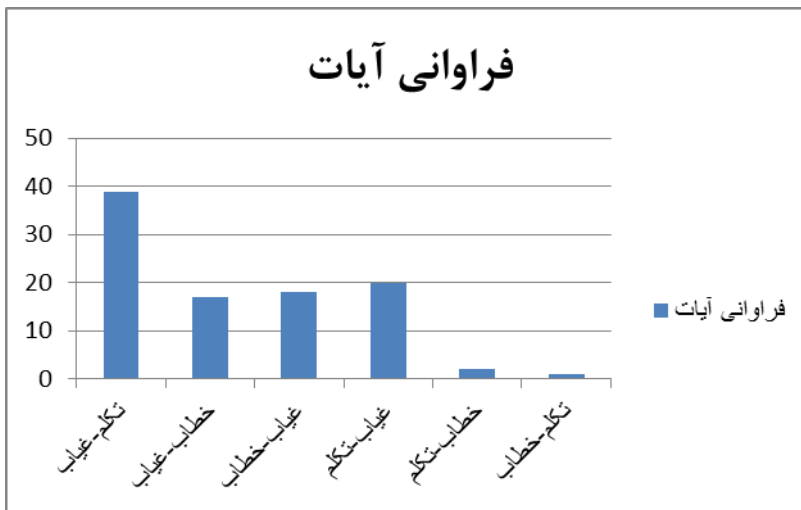
آیه	صورت وارد شده در قرآن	معیار اصلی
۹۳: انبیاء	إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (۹۲) وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (۹۳)	تقطعتم أمرکم

در جدول بالا عبارت را از حالت خطابی به صورت غایب آورده تا خبر دهد از تفرقه‌ای که آن‌ها در دین ایجاد کردند و آن را قطعه‌قطعه کردند، با این عدول دیگران را از آن نهی می‌کند، گویا گفته آیا اهمیت قطعه‌قطعه کردن این را درک نمی‌کنند که تمام انبیاء آن را جمع نموده‌اند. (الزحلی، ۱۳۸۲، ج ۹، ۱۳۷)

← وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ... أَقْبَالَ بَاطِلٍ يُؤْمِنُونَ...

← وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ... أَقْبَالَ بَاطِلٍ تُوْمِنُونَ...

دقت در این مطلب که عدم اهتمام به نعمت‌های خداوند و کفران آن منجر به رویگردانی خداوند می‌گردد، مخاطب را به این مهم دعوت می‌کند که همیشه شکرگزار نعمت‌های الهی باشد یقیناً تأثیرگذاری که در این هنجارگریزی مشاهده می‌گردد بسیار بیش‌تر از بیان عادی آن است و مخاطب را به تأمل و تدبر در آن وامی‌دارد. با توجه به کاربرد این نوع در ده جزء میانی، می‌توان نمودار زیر را از این نوع هنجارگریزی ارائه داد.



با توجه به نمودار بالا مشخص می‌شود که هنجارگریزی موجود در انتقال از ضمیر تکلم به غیاب و یا آنچه در حکم غیاب است، بیشترین فراوانی را در میان این ۶ نوع التفات دارا است با توجه به این‌که اکثر عدول از ضمیر متکلم به اسم جلاله (در حکم غیاب) بوده است، دلیل آن را می‌توان اثبات وحدت و یگانگی خداوند متعال دانست چراکه همهٔ امور را منحصر در ذات قادر مطلق می‌سازد. خلاف هنجار آمدن در التفات از غیاب به تکلم در مرتبهٔ دوم فراوانی قرار می‌گیرد و با توجه به این‌که از اسم جلاله به ضمیر تکلم بوده است برای دلالت بر شأن و عظمت و جلالت خداوند حکیم است؛ بنابراین هدف اصلی این نوع انتقال نیز جلب عنایت و توجه مخاطب به برتری و یگانگی خداوند حکیم بوده است چراکه با بیان مطلب برخلاف هنجار معمول مخاطب را به اندیشه کشف راز موجود در آیات الهی وامی‌دارد و تدبیری حکیمانه را به‌دنبال می‌آورد.

۳-۳- هنجارگریزی التفات صیغه‌ای

از دیگر نمونه‌ها و زیرمجموعه‌های التفات، جایگزینی فعل مضارع و ماضی است که این نوع نیز به زیبایی در قرآن کریم به کار رفته است. آنچه آشنا و معمول است، عطف فعل ماضی به ماضی است و مضارع بر مضارع؛ اما در بسیاری از آیات قرآن کریم برخلاف این روال عادی رفتار شده و فعل ماضی بر مضارع و برعکس عطف شده است. بی‌شک این جایگزینی دارای نکته و غرض بلاغی خاصی است که با توجه در سیاق آیات الهی می‌توان به آن دست یافت. برای نمونه آیه ﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزَعَنَا مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ...﴾ (نمل/۸۷) به زیبایی بیانگر این موضوع است. در این عبارت فعل ماضی (فزع) جایگزین فعل مضارع (يفزع) شده، به عبارت دیگر آنچه آشنا و معمول بوده و ظاهر اقتضا می‌کرده همین (يفزع) بوده است. (ابن اثیر، بی‌تا: ۱۴۸)

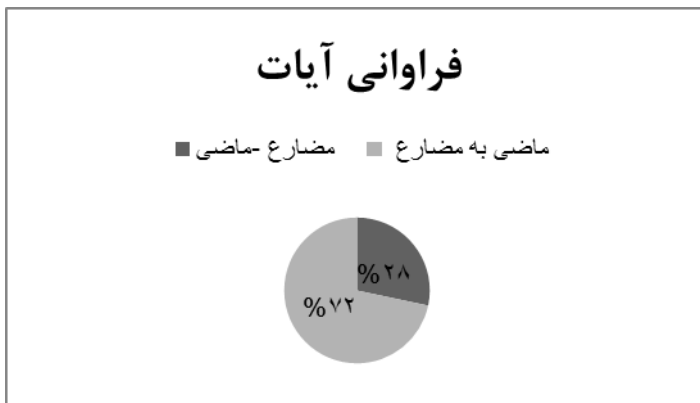
آیه	صورت واردشده در قرآن	معیار اصلی
۸۷: نمل	﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزَعَنَا مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ...﴾	يفزع

با توجه به جدول فوق، در این آیه، سیاق کلام بر روز قیامت دلالت دارد چراکه نفخ صور یکی از حوادث روز قیامت است. در این آیه شریفه فعل ماضی آمده است تا وقوع قیامت را حتمی نشان دهد چراکه بیان کاری با فعل ماضی درحالی که هنوز وقوع نداده، تأکید بیشتری را می‌رساند. در واقع فرد بلیغ وقتی به جای فعل مضارع، از ماضی استفاده می‌کند گویا می‌خواهد نشان دهد آنچه را که بیان می‌کند حاصل شده است. در واقع این عدول جای هیچ‌گونه شک و تردیدی در وقوع قیامت برای مخاطب برجای نمی‌گذارد.

از دیگر جنبه‌های زیباشناختی قرآن کریم که بلاغت و فصاحت زیبای آن را به تصویر می‌کشد انتقال از فعل ماضی به مضارع است. زیبایی این نوع به این دلیل است که قرآن کریم مسئله‌ای را که مربوط به زمان بسیار پیش‌تر است برای مخاطب حاضر می‌کند و برایش به تصویر می‌کشد گویا که مخاطب آن را در مقابل چشمانش می‌بیند یا این نوع انتقال برای بیان دوام و استمرار فعل است. برای مثال در آیه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ﴾ (رعد/۲۸) آنچه اقتضای ظاهر و متناسب روال عادی و معمول

سخن بوده است آوردن فعل ماضی (إِطْمَأْنَت) بوده است چراکه این فعل بعد از فعل ماضی (أَمَنُوا) آمده است. زیبایی انتقال به فعل (تَطْمِئِن) به این دلیل است که قرآن کریم آرامش خاطری همیشگی و پیوسته را برای اهل ایمان بیان می‌کند. همچنین در آیه ﴿إِنِّي أُرَانِي أُعْصِرُ﴾ (یوسف/۳۶) تعبیر به (أُرَانِي) با اینکه قاعدتاً باید بگوید (رَأَيْتُ) خارج از کلام معمول است. در این آیه جوانی که همراه حضرت یوسف (ع) در زندان بود خوابی را که شب گذشته دیده بود برای ایشان بازگو می‌کرد و اقتضای سیاق بوده است که به صورت ماضی آورد ولی از این اصل عدول کرد و مضارع آورد تا با این گریز از آنچه آشنا و معمول است بتواند آنچه را که بازگو می‌کند برای مخاطب ملموس و حاضر کند به گونه‌ای که گویا همین‌الان این خواب را می‌بیند به عبارتی دیگر مخاطب را با خود همراه می‌سازد. خبر دادن با فعل مضارع از ماضی بلیغ‌تر از خبر دادن با فعل ماضی است چراکه فعل مستقبل حالتی را که در آن واقع می‌شود توضیح می‌دهد و یا استحضار صورت می‌کند گویا که شنونده، آن را مشاهده می‌کند ولی فعل ماضی چنین نیست. (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۲: ۱۴۵) یا عطف فعل مضارع بر ماضی استمرار و پیوستگی تجدیدی را می‌رساند یعنی امری که پیوسته جدید می‌گردد برای مثال آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ (حج/۲۵) در این عبارت کفرشان را یافته‌اند و بعد از آن کفر دیگری نیافتند اما صد و بازداشتن آن‌ها هر روز جدید می‌گردد و دوباره آغاز می‌شود. (همان: ۱۴۸)

نمودار حاصل از هنجارگریزی التفات صیغه‌ای این گونه است:



با توجه به نمودار بالا مشاهده می‌شود که جایگزینی فعل مضارع به‌جای فعل ماضی بیش‌تر از جایگزینی فعل ماضی به‌جای مضارع است. در میان جایگزینی فعل مضارع، غرض استحضار صورت از فراوانی کمتری نسبت به دلالت فعل مضارع بر استمرار و پیوستگی برخوردار است به‌گونه‌ای که آیات (۱۷ هود، ۸۰ هود، ۳۶، ۴۳، ۶۶ یوسف، ۷، ۴۳ رعد، ۴۹، ۵۰ ابراهیم، ۲۱، ۷۲ حجر، ۸۳ کهف، ۶۶ مریم، ۸۹ طه، ۲۵ انبیا، ۲۵، ۳۰ حج و ۹۸ شعرا) تنها آیاتی هستند که به این منظور به آن‌ها اشاره شد و سایر آیات این نوع (جایگزینی فعل مضارع) برای بیان دوام و استمرار فعل است.

نمونه دیگر از این نوع که بلاغت و فصاحت این کتاب آسمانی را به حد اعلا می‌رساند و بر زیبایی آن می‌افزاید جایگزینی اسم ظاهر و ضمیر است. در زبان معمول وقتی در عبارتی کلمه‌ای برای اولین بار ذکر گردد در ادامه سخن برای جلوگیری از تکرار، ضمیر جانشین آن می‌شود؛ اما در موارد بسیاری در قرآن کریم این شیوه عادی کلام کنار گذاشته‌شده و اسم ظاهر به‌صورت مکرر ذکر گردیده است. البته باید خاطرنشان ساخت که این عدول از عرف زبانی دارای نکته‌های بسیار بلاغی است که موجب جذب مخاطب می‌شود و مطلب موردنظر را به وجه احسن بازگو می‌کند. برای مثال در آیه ﴿فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَتَعَمَّا أَهْلَهَا﴾ (کهف/۷۷) واژه (أهلها) در صورتی ذکر شده است که پیش از آن واژه (أهل قریه) آمده است، ولی به سبب وجود غرض بلاغی چون رساندن و دلالت بر عمومیت واژه (أهلها) به‌جای ضمیر نشسته است. البته این نوع هنجارگریزی نه‌تنها بد نیست بلکه به زیبایی تمام مقصود و منظور را به مخاطب القا می‌کند. نمونه دیگر که این موضوع را به زیبایی نشان می‌دهد آیه ﴿قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي﴾ (طه/۵۲) است چراکه در عبارت (لا يضل ربي) واژه ربی پیش از این ذکر شده و آنچه اقتضای سیاق بوده (لا يضلها) است ولی خلاف آمدن این اقتضا، بیان از آن دارد که شأن و منزلت رب عالمیان با هیچ‌گونه گمراهی همراه نمی‌گردد. هم‌چنین احساس لذت در شنیدن نام مبارک پروردگار باعث ذکر دوباره آن گردیده است. در مقابل آوردن ضمیر به‌جای اسم ظاهر نیز دارای اغراض بلاغی قابل توجهی است برای مثال آیه ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ﴾ (کهف/۵) فعل «کبرت» ضمیری دارد که از کلمه، رفع ابهام می‌کند و برای تعظیم و بزرگ نمایاندن امر در گوش شنوندگان است که این جایگزینی انجام‌گرفته. (آلوسی، ۱۴۱۵ه.ق، ج ۸: ۱۹۵)

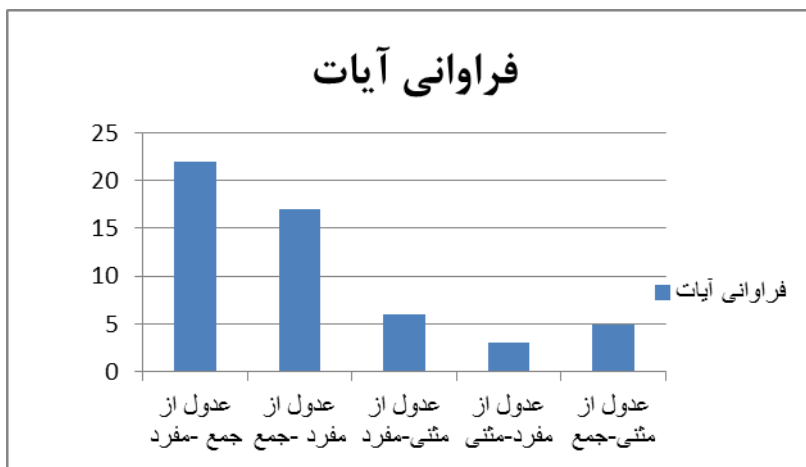
۳-۴- هنجار‌گزینی در التفات عددی

در این قسم، اصل در زبان آن است که واژه مفرد بر مفرد، مثنی بر مثنی و جمع بر جمع دلالت کند. اما گاهی از این اصل عدول می‌شود و مخاطب مفرد، جمع در نظر گرفته می‌شود و یا مخاطب، مثنی است ولی در جمله آنچه دلالت بر جمع می‌کند بر آن داخل می‌شود. آیه **﴿وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ﴾** (توبه/۶۲) به زیبایی نشانگر این قسم است در عبارت (یرضوه) در اصل ضمیر مفرد به لفظ واحد برمی‌گردد درحالی‌که در جمله دو مذکور موجود است در واقع به‌جای واژه (یرضوهما) آمده است و غرض بلاغی موجود در این آیه چنین انتقالی را موجب شده است و آن نکته این می‌تواند باشد که از آنجایی‌که رضایت رسول خدا (ص) در جهت رضایت خداوند متعال است پس به‌صورت واحد فرض می‌شود. از آنچه بیان شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که اغراض و مسائل بلاغی گاهی موجب خروج از اصل می‌شود و کاربردهایی خاص را موجب می‌گردد که در آیه مذکور برای نشان دادن جایگاه و مرتبه والای پیامبر اکرم (ص) این عدول انجام گرفته چراکه رضایت او مساوی با رضایت حق است. همچنان که پیروی از او زمینه پیروی از حق تعالی را مهیا می‌کند.

یا در نمونه دیگر آیه **﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى﴾** (طه/۴۹) خطاب مثنی با لفظ مفرد آورده شده و غرض بلاغی این نوع عدول به این دلیل است که مسئولیت اساسی را در پیامبری منحصر در حضرت موسی (ع) می‌کند. این موارد را از آن جهت که مثنی بر مفرد و یا جمع بر مثنی و ... حمل شود مانند دو مثال بالا می‌توان نوعی هنجار‌گزینی ساختاری- اسلوبی که نخستین جزء از دومین نوع عدول است، دانست که در ابتدای این بخش به آن اشاره شد. ولی در اصل این نوع عدول نیز همان هنجار‌گزینی نحوی است.

آیه **﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾** (مؤمنون/۸) «أماناتهم- عهدهم» جمع و مفرد باهم آمده است زیرا امانت در اصل مصدر است، ولی بسیار می‌شود که به آن چیزی که سپرده شده -چه مال و چه اسرار و امثال آن- نیز امانت می‌گویند و در آیه شریفه هم مقصود همان است و اگر آن را به صیغه جمع آورده، شاید برای آن باشد که دلالت بر همه اقسام امانت‌ها که در بین مردم دایر است بکند.

نمودار زیر این هنجار‌گزینی را نشان می‌دهد:



با دقت در نمودار فوق مشخص می‌گردد که عدول از جمع به مفرد بیش‌ترین فراوانی را دارا است که علت اصلی چنین هنجارگرایی را می‌توان در این دانست که منظور از واژه مفرد ذکرشده پس از جمع جنس است و یا برای اهتمام و ارزش‌گذاری بیش‌تر واژه به صورت مفرد ذکر گشته است.

۳-۵- آشنایی‌زدایی در قلب

علم معانی که روش خود را در مباحثش به‌خصوص مبحث عدول، از علم نحو گرفته است، بیشتر به عدول دلالی - معنایی می‌پردازد و حال آنکه عدول دلالی و معنایی خارج از نظام نحوی و صرفی نیست. چراکه هر دو معنای جدید و بلیغی را ایجاد می‌کنند. مانند اسناد فعل به غیر فاعل حقیقی‌اش همان‌طور که در فرموده خداوند تعالی در سوره مریم آیه ۴ ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي﴾ آمده است ترکیب مألوف یا نظام نحوی متفق است و هماهنگ ولی از ناحیه دلالت و معنایش غیر مألوف است. (العکلی، ۲۰۰۸: ۵۷)

با توجه به این گفته، صنعت قلب که در آن جزیی از کلام بر جای جزء دیگر می‌نشیند، بخشی از عدول دلالی است. چراکه قلب به‌گونه‌ای است که اسناد در لفظ بر چیزی است و در معنا بر چیز دیگری که در کلام مذکور وجود دارد. برای مثال در آیه ۳۷ از سوره انبیا عبارت ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ﴾ این عبارت هرچند که از لحاظ نحوی آشنا است ولی از لحاظ معنایی غیر مألوف است چراکه انسان از عجله آفریده نشده است

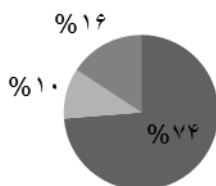
ولی این ترکیب صحیح نحوی که عدول معنایی دارد معنای دوم و بلاغی وسیعی دارد که اگر عدول معنایی نداشت، آن معنا از آن فهمیده نمی‌شد و آن معنای بلاغی تأکید در عجله انسان است. گویی که انسان از عجله خلق شده است و غیر از عجله چیزی نمی‌شناسد. این تعبیر بلیغ‌تر است از این که بگوییم فلانی چقدر عجول است. این در حالتی است که آوردن این واژگان به صورت مألوف (آفریده شدن عجله از انسان) خالی از تنوع بود و آن تأثیرگذاری زیبا در آیه را نداشت یا هنگامی که خداوند می‌فرماید: ﴿فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ﴾ (قصص/۶۶) از لحاظ نحوی هیچ‌گونه امر غیر مألوفی در آن دیده نمی‌شود ولی از لحاظ معنایی جمله غیر مألوف است چراکه کوری به انسان نسبت داده می‌شود ولی در این جمله به عکس رفتار شده که کوری به اخبار نسبت داده شد، این‌گونه عدول برای این است که بفهماند کافران در روز قیامت دستشان از همه‌جا کوتاه است و هیچ راه نجاتی برای آن‌ها نیست؛ بنابراین قرآن کریم با عدولی معنایی که از اسالیب عدول موجود در ساختار بلاغی است به زیبایی تمام، معنا و مفهوم خود را به مخاطب القا می‌کند معنا و مفهومی که اگر این عدول وجود نداشت نمی‌توانست آن-چنان که بایست در جان مخاطب بنشیند و بر او تأثیر گذارد و این همان معنای آشنایی‌زدایی است چراکه «عدول معنایی همان انزیاح و آشنایی‌زدایی در میان معاصران است و به آن بسیار اهتمام داشته‌اند بیش از آنچه به عدول لفظی اهتمام داشته باشند.» (العکلی، ۲۰۰۸م: ۵۷)

صنعت قلب نوعی هنجارگریزی نحوی است که اجزای کلام به جای یکدیگر می‌نشینند. در جملات بالا نوعی تبادل مکانی واژگان یا هنجارگریزی نحوی صورت گرفته است زیرا در آنچه در جمله اول ذکر شد معمول و مألوف ایجاد عجله از انسان است و نه به وجود آمدن انسان از عجله بنابراین در این آیه شریفه از هنجار زبان عدول شده است؛ بنابراین ملاحظه می‌شود که غالب عدول در متن قرآنی، هنجارگریزی نحوی است.

نمودار زیر فراوانی هنجارگریزی صورت‌گرفته توسط صنعت قلب را در ده جزء میانی قرآن کریم نشان می‌دهد:

فراوانی آیات

■ قلب تشبیه ■ قلب معطوف ■ قلب اسناد



با توجه به نمودار فوق مشخص می‌گردد که قلب در اسناد یعنی جابه‌جایی اجزای کلام در جمله بیشترین فراوانی را در میان انواع قلب دارا است؛ زیرا چنین به نظر می‌رسد که مبالغه و تأکید در این قسم به زیبایی مشهودتر است نسبت به سایر اقسام آن و غرض اصلی این نوع کاربرد را که باعث می‌شود آن را جزئی از بلاغت بدانیم به‌خوبی نمایان می‌سازد.

۴- نتیجه‌گیری

قرآن کریم با آشنایی‌زدایی، عادت را کنار می‌زند و مخاطب را از دریچه‌ جدیدی به فهم و درک کلام الهی فرامی‌خواند؛ به این صورت که قواعد آشنا را که برای مخاطب طبیعی شده است دگرگون می‌کند و موجب می‌شود که دید نگرش تازه‌ای نسبت به متن در او ایجاد شود.

آشنایی‌زدایی حاصل از هنجارگریزی با تغییرات ناگهانی و غیره منتظره خود، متن را در دید مخاطب ناآشنا ساخته و او را با متن درگیر می‌سازد و باعث می‌شود مخاطب به اندیشه و تفکر در آن بپردازد و در نهایت توجه و عنایتی بیش‌تر به مفهوم سازد.

اگر اقتضای ظاهر را معادل با هنجار و قواعد واقعی بدانیم که در آن جمله متناسب با اصل وضع آن به‌کار می‌رود، برخلاف اقتضای ظاهر آوردن کلام را می‌توان معادل با آشنایی‌زدایی هنجارگریزی دانست چراکه در آن از قواعد معمول و هنجار زبان عدول می‌شود و کلام برخلاف نُرْم اصلی به‌کار می‌رود. از ظاهر کلام فرا رفتن و به عمق و

ژرفای آن توجه نمودن هدف و انگیزه اصلی آشنایی‌زدایی در قرآن کریم محسوب می‌شود. با توجه به آنچه از التفات در ضمائر، افعال، اسامی و صنعت قلب ذکر شد مشاهده می‌گردد که ترکیب عبارت در این اقسام، با ترکیب عادی کلام اختلاف دارد و از آنجاکه ترکیب کلام را همان نحو می‌دانیم، می‌توان این موارد را از مصادیق هنجارگریزی نحوی در ده جزء میانی قرآن کریم دانست. در میان مصادیق برخلاف ظاهر ایراد کردن کلام، التفات از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و در میان انواع دسته‌بندی‌شده التفات، التفات ضمائر نمود و جلوه بارزتری دارا است که عدول از ضمیر تکلم به غیاب در این نوع بیش‌ترین فراوانی و عدول از تکلم به خطاب کم‌ترین فراوانی را دارا است. کاربرد فعل ماضی به جای فعل مضارع نیز فراوانی بیشتری را در التفات صیغه به خود اختصاص داده است. در التفات عددی نیز عدول از جمع به مفرد و از مفرد به مثنی به ترتیب بیش‌ترین و کم‌ترین فراوانی را دارا است. قلب در اسناد در میان انواع سه‌گانه آن نیز از کاربرد بالاتری برخوردار است.

منابع

الف) کتاب‌ها

قرآن کریم

- ۱- احمدی، بابک، (۱۳۷۵)، **ساختار و تأویل متن**، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
- ۲- ابن‌اثیر، ضیاء‌الدین، (بی‌تا)، **المثل السائر فی أدب الکاتب والشاعر**، به تحقیق دکتر أحمد الحوفی و الدكتور بدوی طبانه، ج ۲، مصر: نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزيع.
- ۳- الکوسی، محمود بن عبدالله، (۱۴۱۵)، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم**، به تحقیق علی عبدالباری عطیه، چاپ ۱، ج ۱-۵، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۴- أنوشه، حسن، (۱۳۷۶)، **دانشنامه ادب فارسی**، چاپ دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۵- تفتازانی، سعدالدین، (۱۴۰۹)، **مختصر المعانی**، شرح السعد، به تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، چاپ اول، قم: سیدالشهداء.
- ۶- _____، _____، (۱۴۰۷)، **کتاب المطول فی شرح تلخیص المفتاح**، به حاشیه میر سید شریف، قم: منشورات مکتبه آیت‌الله المرعشی النجفی.
- ۷- حسن العکلی، حسن مندیل، (۱۳۸۸)، **الاعجاز القرآنی فی أسلوب العدول عن النظام التركيبي النحوی البلاغی**، چاپ اول، لبنان.
- ۸- سلدن، رامان، (۱۳۷۲)، **راهنمای نظریه ادبی معاصر**، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- ۹- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۲)، **کلیات سبک‌شناسی**، چاپ اول، تهران: فردوس.
- ۱۰- صفوی، کورش، (۱۳۷۳)، **از زبان‌شناسی به ادبیات**، جلد ۱، تهران: چشمه.
- ۱۱- طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۷۴)، **تفسیر المیزان**، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، جلد ۲، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۱۲- طبل، حسن، (۱۴۳۱)، **اسلوب الالتفات فی البلاغه القرآنیة**، چاپ اول، القاهرة: دارالسلام.
- ۱۳- علوی مقدم، مهیار، (۱۳۷۷)، **نظریه‌های نقد ادبی معاصر**، تهران: سمت.
- ۱۴- هاشمی خراسانی، حمیدالدین، (۱۳۷۲)، **مفصل، شرح مطول**، قم: حاذق.

- ۱۵- وحیدیان کامیار، تقی، (۱۳۸۸)، **بدیع از دیدگاه زیباشناسی**، چاپ چهارم، تهران: سمت.
- ۱۶- ویس، محمد، (۱۴۲۶)، **انزیاح من منظور دراسات الأسلوبیة**، بیروت.

ب) مقالات

- ۱- امانی، رضا، شادمان، یسرا، (۱۳۹۰)، «**اصل جایگزینی افعال در آیات قرآنی**»، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۶۷، صص ۱۳۰-۱۵۷.
- ۲- مختاری، قاسم، فرجی، مطهره، (۱۳۹۲)، «**آشنایی‌زدایی در جزء سی‌ام قرآن کریم**»، پژوهش‌های ادبی قرآن، شماره ۲، صص ۹۳-۱۱۶.
- ۳- مدرسی، فاطمه، غنی دل، فرح، (۱۳۸۵)، «**آشنایی‌زدایی و هنجارگریزی نحوی در اشعار فروغ فرخزاد**»، دانشکده علوم انسانی سمنان، شماره ۱۵، صص ۹۹-۱۲۴.